

نسبت رویت اکراما ماه پیر و کی ده
 شمه از دوستان عشق شورانیزات
 ساقی می ده که با علم از دل شیرینیت
 از خرد میکانه چون تواند پیر تربیت
 پنج فرکان در از غمزه جاود کرد
 در سفاکین کاسه ان بچار می شکرید
 نهدت با بخش در د خاک کومی لبر
 خاکین بی جره اندازد و کله لبر
 شمشیر از غم ز غم در غم پدید و نیست

نفر حافظ را که کسیر حج و حاکم است
 هر کجا نشیند نه از صد و پنجاه گزانه

و اعطای کین جلوه بر حجاب می کنند
 مشکلی دارم و شمشیر مجلس بارین
 کویا باور میدارند روز و او
 بنده پیر خرابام که در ایشان او

چون جلوت بیرون آن کار می کنند
 تو به فرمان چرا تو توبه کمتر میکنند
 کین همه قلع و غلبه کار او میکنند
 کج در بر می نیازی فانی بر میکنند

بزرگ ریخته عشق ای ملک بستج کوی
 حسن بیا بیان چو در کاش می کشند
 ای که ای خالق با کز در بر رخ
 یارب این نوم و نام از بر خود می کشند
 خانه خالی کن و آنا منزل جانان شود

بسی هم از غم می آید فروغ و غم غفلت
 قدسیان کوی که شتر حافظ از بر میکنند

هر که شده محرم دل در حرم یار جانان
 که ز پرده بردارند و لم غیب کین
 صوفیان و ستمند از کوه می آید
 محبت شیخ شنه عشق تو لایه نداشت
 با رفیقان دیگر هیچ نکفتند و نشدند
 خرقه پوشان کرامت نگه نشدند و گشت
 جز در سوزان دل به ابر فارغ نیست
 بر می اعلی کرمان است بویین ستم

و اندر بخارند انست در انکار جانان
 شکسته از کوه در پرده پندار جانان
 دلین ما بود که در خانه شمار جانان
 این مان در پی ما این در آکار جانان
 تن ما بود که او بخت بر و در جانان
 فتنه ما سست کرد هر سر بار جانان
 جاودان کس نشدیم کم در حیکار جانان
 آب حیرت شد و کوه نشدیم که بار جانان

ایرانی